

دو فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات
فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا
س ۹، ش ۲ (پیاپی ۱۹)، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

تطبیق داستان خسرو و شیرین فردوسی با موازین داستان‌نویسی جدید دکتر مسعود پاکدل

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران

چکیده

فردوسی رهبر بزرگان سخن‌وری و پیشاهنگ شاعران بر جسته، در داستان سرایی مهارتی استادانه دارد. هر یک از داستان‌های شاهنامه در حد خود بکمال تمامی و زیبایی است و چون تأملی دقیق شود به آسانی نمی‌توان یکی را از دیگری برتر دانست. در داستان خسرو و شیرین چندان لطف و زیبایی، ظرافت و شکوه، شجاعت و عفت و رزم و بزم نهفته است که خواننده‌ی دقیق در هر تکراری لذتی دیگر می‌برد. اگر چه اصول و روش‌هایی که امروزه در داستان پردازی به آن‌ها پرداخته می‌شود، در گذشته مطرح نبود، اما می‌توان داستان‌های ماندگار گذشته را بر اساس ضوابط امروزی سنجید و به نقد و بررسی آن‌ها پرداخت. این مقاله می‌کوشد تا داستان خسرو و شیرین فردوسی را با موازین داستان‌نویسی جدید تطبیق دهد. از این رو پس از مقدمه‌ای کوتاه، نخست خلاصه‌ای از داستان ارائه می‌گردد؛ آن‌گاه به بحث تطبیق پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: فردوسی، خسرو و شیرین، عناصر داستان، شاهنامه

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۱۹

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۴/۱۶

Email: science63@yahoo.com

۱- مقدمه

داستان امروزه رکن رکین ادبیات اغلب ممالک دنیا را تشکیل می‌دهد. همیشه مطبوع طبع انسانی بوده است و می‌توان در حقیقت گفت که «المجاز قنطره الحقیقه» و به راستی چه بسا داستان و افسانه و مثل به صورت پلی در می‌آید و ما را به حقیقت می‌رساند. بی‌جهت نیست که امروزه در صحنه‌ی گیتی داستان و داستان‌سرایی اهمیت بسیار حاصل نموده و در زمینه‌ی سیاست و اصلاحات اخلاقی و معنوی و فکری و اجتماعی دارای نقش بسیار مهمی گردیده است. (محمدعلی جمال زاده، ۱۳۷۸: ۳۳) داستان، نظیره‌ای از زندگی فردی و اجتماعی آدمیان، در قالب الفاظ است خواه به نظم و خواه به نثر که در طی آن قهرمانان، در محیطی معین کردارهایی را بر بنیاد منطقی مشخص آغاز کرده، به پایان می‌رسانند که روند این کردارها در فرجام مبین دگرگونی در کیفیت خویش است و این تحول کیفی روند کردارها به گونه‌ای صورت می‌گیرد که حال خواننده یا نگرنده را منقلب می‌گرداند. (قدمعلی سرامی، ۱۳۸۳: ۵۱) درباره‌ی والایی مقام شاعری و هنر سخن‌وری استاد بزرگ مقدار و حماسه‌سرای نامی فردوسی توسی سخن‌شناسان ادیب و باریک‌اندیشان موی‌شکاف سخن بسیار گفته‌اند و دفترها پرداخته‌اند. و اما وصف سخن و سخن‌دانی او را از دهان هر که می‌شنویم نامکرر است و بیان ارج‌مندی کتاب وی، آن سند لیاقت زبان فارسی نیز در هر دفتر نامکرر افتاده است. (سید محمد دبیرسیاقی، ۱۳۷۸: ۷) عاشقانه‌های شاهنامه حال و هوایی خاص دارد. غیر از داستان‌های عاشقانه‌ای مستقل چون زال و رودابه، اسکندر و قیدافه، گلنار و اردشیر، بهرام و سپینود و شیرین و شیرویه، ماجراهای عاشقانه‌ای دیگر نیز به صورت غیرمستقل در برخی از داستان‌های شاهنامه به چشم می‌خورد و همه‌ی این‌ها در کنار بعضی از توصیف‌های بزمی مستقل سبب شده است تا بعد غنایی شاهنامه هم در کنار ابعاد متعدد دیگر آن قوت گیرد. (نصرا... امامی، ۱۳۷۴: ۱۶۰) یکی از ویژگی‌های مهم داستان‌های عشقی شاهنامه حالت مینیاتوری شخصیت بیرونی و درونی قهرمانان زن آن‌هاست. ظاهر همه زیباست و اوصاف زیبایی‌هایشان در محتوا یکسان است. شخصیت درونی آن‌ها نیز درست موافق تصورات مردان باستان از زن است. کم و بیش هم در جستجوی کام از نام می‌گذرند، همه حيله‌گر و عیارند و کارهایشان با خردمندی مردانه سازگار نیست. (قدمعلی سرامی، ۱۳۸۳: ۸۲)

۲- بحث و بررسی

۲-۱- خلاصه‌ی روایت فردوسی:

خسرو پرویز که در روزگار جوانی جز شیرین را نمی‌پسندید، پس از رسیدن به پادشاهی

مدّت زمانی به سبب جنگ با بهرام چوبین از او غافل می‌شود؛ تا این که روزی به شکار می‌رود، شیرین با آرایشی تمام خود را در معرض دید او قرار می‌دهد. خسرو به یاد روزگاران گذشته اشک به دیدگان می‌آورد و دستور می‌دهد تا او را به شبستان زرّینش بفرستند. به محض بازگشت از شکارگاه شیرین را به آیین رسمی به عقد خود در می‌آورد. بزرگان دربار بشدّت متأثر می‌گردند، به نشانه‌ی اعتراض سه روز نزد خسرو نمی‌روند. روز چهارم خسرو آن‌ها را فرا می‌خواند. علّت عدم حضور آن‌ها را می‌پرسد. همه به موبد چشم می‌دوزند. موبد سبب ناراحتی را اعتراض به ازدواج با شیرین بیان می‌کند. خسرو پاسخی نمی‌دهد. فردای آن روز دوباره نزد خسرو می‌آیند. مردی با تشت پر از خون پلید، از مقابل آن‌ها می‌گذرد به گونه‌ای که روی خود را از آن می‌پیچند. سپس به دستور خسرو همان تشت را می‌شویند و از شراب، مشک و گلاب پر می‌کنند. آن‌گاه خسرو به موبد می‌گوید: آیا این همان تشت است یا دیگر گونه شد؟ موبد می‌گوید: تو از دوزخ بهشتی ساختی. پس خسرو می‌گوید: شیرین مانند آن تشت خون بود ولی چون به شبستان ما آمد، مانند تشت می، بویا گشت. چون خسرو پیوسته روزگار خود را با مریم دختر قیصر می‌ذرانید شیرین بشدّت رنج می‌برد. بنابراین بدون آن که کسی متوجه شود به مریم زهر می‌دهد، او را می‌کشد و خود مهتر شبستان خسرو می‌شود. مریم از خسرو پسری به نام شیرویه (قباد) داشت. خسرو او را به موبد سپرده و فرزاندگانی را فراخوانده بود تا به او هنر آموزند. موبد که شور بختی و نحوست را در طالع شیرویه دید، خسرو را از آن آگاه ساخت. خسرو ضمن پنهان داشتن این راز؛ شیرویه را به همراه همشیره و نزدیکانش، در ایوان شاهی زندانی کرد و چهل مرد را به مراقبت از آن‌ها گماشت. آوازه‌ی شکوه و عظمت خسرو به گوش نوازندای ماهر به نام باربد می‌رسد. امیدوار از جهرم به تیسفون می‌آید. اما سرکش که از نوازندگان بزرگ دربار است از ترس به خطر افتادن موقعیتش راه ورود به بارگاه را بر او می‌بندد. باربد با همکاری مردوی باغبان خسرو، به دربار راه می‌یابد. خسرو تخت طاقدیس را می‌سازد و ایوان مداین را بنا می‌کند. روز به روز بر شکوه و عظمت سلطنت او افزوده می‌شود. سرانجام این شاه دادگر، بیدادگری می‌آغازد. زیردستان به ستوه می‌آیند. بزرگان سپاه علیه او دسیسه می‌چینند و فرزند شومش شیرویه را به جای او بر تخت می‌نشانند. شیرویه خسرو را زندانی می‌کند. باربد که از این ماجرا خبر می‌یابد نزد شاه می‌آید. مدّتی نزد او می‌ماند. آن‌گاه به بارگاه می‌رود و پس از شیون بسیار، ابزار نوازندگی خود را می‌سوزاند و انگشتانش را می‌بُرد تا دیگر نوازند. بزرگان از ترس آن که مبادا دوباره خسرو پادشاهی را پس بگیرد، شیرویه را به کشتن او تحریض می‌کنند. شیرویه نیز از ترس بزرگان نقشه‌ی قتل پدر را طراحی و مهر هرمزد را مأمور اجرای آن می‌کند. پنجاه و سه روز پس از مرگ خسرو، شیرویه به شیرین پیشنهاد ازدواج می‌دهد.

شیرین سخت از این پیشنهاد برآشفته می‌شود، ولی بنابر مصلحت خویشتن داری می‌کند و می‌گوید اگر شیرویه خواسته هایش را برآورده سازد می‌پذیرد. در جمع بزرگان حاضر می‌شود. به ذکر خوبی‌ها و وفاداری هایش به کشور و پادشاه می‌پردازد. بزرگان نیز در حضور شیرویه تأیید می‌کنند. از شیرویه می‌خواهد که اموالش را به نام او کند و اجازه دهد تنها به دخمه‌ی خسرو رود و با او وداع کند. شیرویه می‌پذیرد. شیرین نیز اموالش را بذل و بخشش می‌کند. به دخمه‌ی خسرو می‌رود. مقداری زهر هلاهل می‌خورد و برای همیشه در کنار خسرو می‌آرامد. شیرویه نیز تنها هفت ماه پادشاهی می‌کند. زیرا به او نیز زهر می‌دهند و فرزندش اردشیر را بر تخت سلطنت می‌نشانند. (شاهنامه، ۱۳۸۶: بیت‌های ۶۰۱-۱۴)

۲-۲- مقدمه‌ی داستان:

بیش‌تر داستان‌های کوتاه از سه جزء تشکیل می‌شوند: مقدمه، تنه داستان که حاوی آکسیون (رشته وقایع) داستان است و آن را به سوی اوج هدایت می‌کند و پایان داستان، که گره‌گشایی یا «نومان» و نتیجه‌گیری داستان را شامل می‌شود. (هند داستان نویسی، ۱۳۸۸: ۱۱۳) وظیفه‌ی مقدمه این است که: رغبت خواننده را بر انگیزد، آکسیون داستان را آغاز کند، لحن و آهنگ کلی داستان را القا کند، شخصیت یا شخصیت‌های اصلی را وارد داستان سازد و آن‌ها را معرفی نماید، محیط داستان را منتقل کند. (همان منبع: ۱۱۵) فردوسی در مقدمه به شادی‌ها و غم‌های عشق و سلطنت اشاره می‌کند و اینکه با تحمل رنج می‌توان به گنج دست یافت و بدین‌سان آهنگ کلی داستان را القا می‌کند.

غم و شادمانی نباید کشید	ز هر شور و تلخی نباید چشید
جوانان داننده و با گهر	نگیرند بی آزمایش هنر
هنر ز آزمایش پدید آیدی	همه کارها را کلید آیدی

(شاهنامه: ۱۵۹۱)

شخصیت‌های اصلی را وارد داستان می‌کند، به عشقی بودن آن اشاره می‌کند، آکسیون داستان را آغاز و رغبت خواننده را بر می‌انگیزد.

چو پرویز ناباک بود و جوان	پدر زنده و پور چون پهلوان
ورا بر زمین دوست شیرین بدی	برو بر چو روشن جهان بین بدی

ز خوبان و از دختران مهان	پسندش نبودی جزو در جهان
ز شیرین جدا بود یک روزگار	بدانکه که شد بر جهان شهریار
که کارش همه رزم بهرام بود	به گرد جهان بر بی آرام بود
شب و روز گریان بودی خوبچهر	چو خسرو بپرداخت چندی به مهر

(شاهنامه فردوسی: ۱۵۹۱)

۲-۳- پیرنگ:

پیرنگ کالبد و استخوان‌بندی وقایع است. چه این وقایع ساده باشد، چه پیچیده، داستان بر آن بنا می‌شود. در واقع پیرنگ سلسله حوادث را از آشفتگی بیرون می‌آورد و داستان وحدت هنری می‌یابد. «داستان به عنوان نقل رشته‌ای از حوادث که برحسب توالی زمان ترتیب یافته باشند، تعریف شده است. (ای. ام. فورستر، ۱۳۵۲: ۳۶) طرح (پیرنگ) نیز نقل حوادث است با تکیه بر موجبیت و روابط علت و معلول: «سلطان مرد و سپس ملکه مرد» این داستان است. اما «سلطان مرد و پس از چندی ملکه از فرط اندوه در گذشت» طرح (پیرنگ) است. همین مرگ ملکه را در نظر بگیرید. اگر داستان باشد می‌گوییم: «خوب بعد؟» و اگر طرح (پیرنگ) باشد می‌پرسیم: «چرا» و این تفاوت اساسی و اصلی بین آن دو وجه از رمان است. «(همان منبع: ۱۱۲) پیرنگ پرسش تازه‌ای را در ذهن خواننده برمی‌انگیزد: «چرا چنین شد؟» یعنی عنصر تازه‌ای را پیش می‌کشد که انگیزه و علت نامیده می‌شود. این انگیزه، اساس کار داستان‌نویس است، زیرا هیچ عملی به خودی خود و بی‌دلیل اتفاق نمی‌افتد. (جمال میر صادقی، ۱۳۷۶: ۶۷) در روایت فردوسی پس از اعتراض بزرگان به خسرو به سبب ازدواجش با شیرین، به دستور خسرو تشتی پر از خون در مقابل آن‌ها گذاشته می‌شود. سپس آن تشت را با خاک و آب می‌شویند و پراز نبیذ می‌کنند و بر آن مشک و گلاب می‌ریزند. دلیل و انگیزه این کار آن بود، که بدانند شیرین هم‌چون آن تشت زهر پست بود، لیکن با آمدن به شبستان خسرو همانند تشت می‌گشت و از بوی خسرو بویا شد. خود اعتراض، انگیزه و سببی دارد که همانا نژاده نبودن شیرین است. در ماجرای کشته شدن مریم به دست شیرین نیز علت و انگیزه‌ای قابل قبول مطرح شده است. خسرو پیوسته با مریم روزگار می‌گذراند و مهتر شبستانش اوست. حسادت زنانه‌ی شیرین او را بر آن می‌دارد که دست به خون مریم بیالاید. بند کردن شیروی نیز علاوه بر این که خسرو شومی او را از زبان پیش‌گویان شنیده، سترگی کردن و گردن فرازی اوست؛ که با توجه به دامنه داستان دلیلی قانع کننده است. برگشتن سپاهیان از خسرو نیز معلول

بیدادگری‌های اوست که کم به کم به بند کردن و سرانجام کشته شدن خسرو می‌انجامد. پادشاهی هفت ماهه‌ی شیروی و عشق بی‌سرانجام نامیمون او به شیرین که جز حسرت برای او دست‌آوردی ندارد، می‌تواند معلول شومی او باشد که اخترشناسان بدان اشاره کرده بودند.

۲-۴- شخصیت:

بازیگر داستان را شخصیت می‌گویند. شخصی را که در محور داستان کوتاه یا رمان قرار می‌گیرد و نظر ما را به خود جلب می‌کند «شخصیت مرکزی» (Protagonist) داستان می‌نامند. و اگر او در مبارزه با شخص دیگر داستان باشد، آن شخص را «شخصیت مخالف» (Antagonist) می‌گویند. اشخاص دیگری که در برابر «شخصیت اصلی» قرار می‌گیرند یا «شخصیت‌های مخالف» را بهتر یا برجسته‌تر نشان می‌دهند به «شخصیت مقابل» (Foil) معروفند. شخصیت هم‌راز (Confident (e))، شخصیت فرعی در داستان و نمایش‌نامه است که شخصیت اصلی به او اعتماد می‌کند و با او اسرار مگو را در میان می‌گذارد. بهتر است از شخصیت مرکزی به عنوان «شخصیت اصلی» یاد شود نه قهرمان (Hero)، زیرا این شخصیت محوری یا مرکزی در همه حال شخصیتی نیست که خصوصیات قهرمانی داشته باشد و ممکن است شخصیت شریری باشد. (Villain). قهرمان یا شخصیت اصلی داستان می‌تواند آدم معمولی و فاقد خصوصیات قراردادی قهرمانی (مثل اصیل‌زادگی، سلحشوری، آرمان‌گرایی و بی‌نیازی از مال و منال) باشد، شخصیت‌هایی با خصوصیات و خلقیاتی خلاف عرف و عادت مرسوم زمانه؛ این نوع شخصیت‌های داستانی را «ضدقهرمان» (Anti hero) می‌خوانند. غالباً این شخصیت‌ها خنده‌آور، دست و پا چلفتی، رقت‌انگیز، ناامید، منزوی و مطرود و غیرعادی هستند. (همان منبع: ۷۰) در روایت فردوسی، شخصیتی که در محور داستان قرار می‌گیرد و نظر خواننده را به خود جلب می‌کند، خسرو پرویز است. پادشاهی که عظمت، ثروت و قدرتی بی‌مانند دارد. تخت طاقدیس را می‌سازد. بزرگان ایران گوش به فرمان او هستند. رامش‌گرانی چون سرکش و باربد دارد. ایوان مداین را با آن شکوه و جلال بنا می‌کند. زمانی که در اوج قدرت است، هیچ‌کس توان مخالفت با او را ندارد. یعنی شخصیت مقابل یا مخالفی در داستان به چشم نمی‌خورد. از شخصیت‌های هم‌راز او می‌توان به زاد فرّخ و شیرین اشاره کرد. با این تفاوت که زاد فرّخ در زمان قدرت خسرو پرویز هم‌راز او بوده و پس از بیدادگری خسرو و برگشتن سپاهیان از او، به شخصیت مقابل تبدیل می‌شود. ولی شیرین همواره شخصیت هم‌راز اوست چه در دوران قدرت و دادگری و چه در دورانی که بیدادگری می‌آغازد و سپاهیان ایران از او برمی‌گردند و شیرویه را به جای او برتخت

پادشاهی می‌نشانند. یکی دیگر از شخصیت‌های مقابل شیرویه فرزند خسرو پرویز است. که به تحریک زاد فرخ و از ترس دیگر بزرگان ایران، دست به خون پدر می‌آلاید. مهرهرمزد قاتل خسرو پرویز نیز یکی از شخصیت‌های مقابل است. زیرا زمانی که بدخواهان در جست‌وجوی کشته‌ای بودند که به زندگی خسرو پرویز پایان دهند. هیچ‌کس را نمی‌یافتند که زهره داشته باشد خون چنین شاهی را بریزد و کوه گناهان را به گردن بیاویزد. تا مهرهرمزد را یافتند. با چشمانی کبود، رخساری زرد، تنی خشک و پرموی، لباسی لاژوردین، پایی پر از خاک، شکمی گرسنه و سری برهنه، که هیچ‌کس از کهتران و مهتران نام او را نمی‌دانست. شیرویه را نیز می‌توان شخصیتی «ضد قهرمان» دانست. در کودکی پیش‌گویان او را شوم و نحس می‌دانند. پدرش خسرو که پادشاه قدرت‌مند ایران زمین است، او را در خانه زندانی می‌کند. عاشق نامادری خود "شیرین" می‌شود. که بدون تردید در آن دوران مسن بوده است. به سبب این عشق نازیبا و تأسفانگیز دست به خون پدر می‌آلاید. در دوران بسیار کوتاه پادشاهیش، بدگمانان کشورش پانزده خواهر و برادر او را می‌کشند. مدتی پس از مرگ شیرین که به نظر می‌رسد پیشنهاد ازدواج شیرویه نیز در خودکشی او بی‌تأثیر نبوده، به او زهر می‌دهند و او را می‌کشند. بدین‌سان با شومی‌زاده می‌شود و با شومی می‌میرد. نه شکوه و عظمت پادشاهی خسرو را در زمان پادشاهی دارد و نه عشق او به شیرین، با عشق جان‌سوز، زیبا و دل‌پذیر خسرو قابل مقایسه است. از نگاهی دیگر می‌توان شخصیت‌ها را به دو گروه ایستا (static character) و پویا (dynamic character) تقسیم کرد: شخصیت ایستا، شخصیتی در داستان است که تغییر نکند یا اندک تغییری را بپذیرد. به عبارت دیگر، در پایان داستان همان باشد که در آغاز بوده است و حوادث داستان بر او تأثیر نکند یا اگر تأثیر بکند، تأثیر کمی باشد. شخصیت پویا، شخصیتی است که یکریز و مداوم در داستان، دستخوش تغییر و تحول باشد و جنبه‌ای از شخصیت او، عقاید و جهان بینی او یا خصلت و خصوصیت شخصیتی او دگرگون شود. این دگرگونی ممکن است عمیق باشد یا سطحی، پر دامنه باشد یا محدود. ممکن است در جهت سازندگی شخصیت‌ها عمل کند یا ویران‌گری آن‌ها. یعنی در جهت متعالی کردن او پیش‌برود یا در زمینه‌ی تباهی او. (همان منبع، ص ۹۳)

در روایت فردوسی شیرین، شیرویه و بازبد شخصیتی ایستا، خسرو پرویز و زاد فرخ شخصیتی پویا دارند. شیرین در آغاز داستان دل به عشق خسرو می‌سپارد. پس از ازدواج با او و در روزگار بزرگی و شکوه خسرو با او زندگی شیرینی را سپری می‌کند. همواره به او عشق می‌ورزد به گونه‌ای که پس از مرگ خسرو، چون شیرویه از او خواستگاری می‌کند، به دخمه خسرو می‌رود، زهر هلاهل می‌خورد و برای همیشه در کنار خسرو می‌آرامد.

شیرویه نیز شخصیتی ایستا دارد. در زمان کودکی موبد از شور بختی و نحوست او خبر می‌دهد. بدین سبب خسرو او را در ایوان شاه زندانی می‌کند. بزرگان سپاه به رهبری زاد فرخ او را زندان آزاد می‌کنند و به تخت شاهی می‌نشانند. اما پادشاهی نیز نحوست و شور بختی را از چهره او نمی‌زداید. دست به خون پدر می‌آلاید. برادران و خواهران او را می‌کشند و تنها هفت ماه با تشویش و دلهره پادشاهی می‌کند؛ زیرا به او زهر می‌دهند و فرزندش اردشیر را بر تخت سلطنت می‌نشانند. بارید که با شنیدن آوازه و شکوه خسرو از جهرم به تیسفون می‌آید، علی‌رغم دسیسه‌های فراوان به دربار خسرو راه می‌یابد. از همان نخستین دیدار خسرو هنر نوازندگی او را می‌پسندد و از نزدیکان او می‌شود. همواره در کنار خسرو می‌ماند و یکی از ندیمان وفادار او می‌گردد. به گونه‌ای که پس از بر کناری خسرو از تخت شاهی، با رخساری زرد و دلی پر درد بر شاه مویه می‌کند، همه‌ی ابزار نوازندگی خود را می‌سوزاند، چهار انگشت خود را نیز می‌برد تا دیگر هیچ وقت ننوازد.

بریده‌همی داشت در مشت خویش

ببرید هر چار انگشت خویش

همه آلت خویش یکسر بسوخت

چو در خانه شد آتشی برفروخت

(شاهنامه، ۱۳۸۶: ۱۶۲۷)

خسرو پرویز شخصیتی پویا دارد، اما این پویایی در جهت تباهی او پیش می‌رود. او که در آغاز پادشاهی، دادگری را پیشه می‌سازد و روز به روز به عظمت و شکوه او افزوده می‌شود، ناگهان بیدادگری می‌آغازد، از این رو زیر دستان به ستوه می‌آیند و با دسیسه او را از پادشاهی خلع می‌کنند و به کام مرگ می‌فرستند. زادفرخ نیز که از ندیمان و شخصیت‌های هم‌راز و مورد اعتماد خسرو بود، پس از بیدادگری شاه، سپاهیان را علیه او بر می‌انگیزد و مقدمات بر کناری او را فراهم می‌سازد.

۲-۵- درون مایه:

درون مایه فکر اصلی و مسلط در هر اثری است، خط یا رشته‌ای که در خلال اثر کشیده می‌شود و وضعیت و موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد. به بیانی دیگر، درون مایه را به عنوان فکر و اندیشه حاکمی تعریف کرده‌اند که نویسنده در داستان اعمال می‌کند، به همین جهت است که می‌گویند درون مایه هر اثری، جهت فکری و ادراکی نویسنده‌اش را نشان می‌دهد. (جمال میر صادقی، ۱۳۷۶: ۱۷۴)

آن‌چه برای فردوسی اهمیت دارد بازنویسی تاریخ شاهان گذشته‌ی ایران است. بنابراین بیش‌تر به جنگ و گریزهای خسرو می‌پردازد و حتی ازدواج خسرو با شیرین نیز از نظر او یکی از اتفاقات ساده زندگی این پادشاه است و بسیار گذرا بیان می‌شود (مقاله‌ی مقایسه‌ی خسرو و شیرین فردوسی با نظامی، ۱۳۸۳: ۱۲۹). در شاهنامه فر و جلال خسرو و عظمت شاهنشاهی او جایی برای زیبایی و دل‌ربایی شیرین باقی نمی‌گذارد یا به تعبیری در شاهنامه قهرمان اصلی و محوری داستان خسرو پرویز است و از شیرین سایه‌ایی کم رنگ نمایانده شده است. شاید بدان سبب که فردوسی شاعری حماسه‌ساز است و میدان‌دار پهنه رزم، و در اندیشه بیان عظمت و شکوه ایران زمین.

۲-۶- زاویه‌ی دید:

هر داستان به شیوه‌ای مطرح می‌گردد و گاه از چند شیوه برای روایت داستان استفاده می‌شود. معمول‌ترین شیوه‌ی روایت داستان، استفاده از اول شخص (من) و سوم شخص (او) است. در روایت اول شخص، نویسنده یکی از شخصیت‌های داستان و گاهی خود قهرمان اصلی است اما در روایت سوم شخص، نویسنده بیرون از داستان قرار دارد. او همانند گوینده‌ی رفتار و اعمال شخصیت‌های داستان را به خواننده گزارش می‌دهد و وضعیت موقعیت و چگونگی زمان و مکان را تصویر می‌کند. نویسنده‌ی داستان در حکم «فعلال ما یشاء» به قالب شخصیت‌های داستان می‌رود و با ذهنیت آن‌ها نسبت به شخصیت‌های دیگر و اوضاع و احوال حاکم بر داستان داوری می‌کند و موقعیت‌های زمانی و مکانی داستان را شرح می‌دهد؛ به عبارت دیگر، زاویه‌ی دید را از یک شخصیت به شخصیت دیگر تغییر می‌دهد و به ما امکان می‌دهد که از آگاهی نسبی همه جانبه‌ای بهره‌مند شویم، زیرا که می‌توانیم افکار شخصیت‌های دیگر داستان را بخوانیم. به این شیوه‌ی روایت، «دانای کل» هم می‌گویند. (جمال میر صادقی، ۱۳۷۶: ۳۹۵) زاویه‌ی دید در منظومه‌ی مورد بحث سوم شخص «دانای کل» است. فردوسی، به گزارش داستان می‌پردازد و بسان کارگردانی ماهر هر آن‌چه در ضمیر دارد هنرمندانه از زبان شخصیت‌ها بیان می‌کند. گاه نیز اعمال و رفتار شخصیت‌ها خواننده را از اوضاع و احوال حاکم بر داستان آگاه می‌سازد.

۲-۷- صحنه و صحنه‌پردازی:

زمان و مکانی را که در آن عمل داستانی صورت می‌گیرد، «صحنه» می‌گویند. داستان حتماً باید در جایی اتفاق بیفتد و در زمانی به وقوع بپیوندد، از این نظر کاربرد درست

صحنه بر اعتبار و قابل قبول بودن داستان می‌افزاید. هر نویسنده به خوبی می‌داند که برای باور داشت داستانش، مکان و زمان وقوع آن را باید طبیعی و واقعی تصویر کند تا حقیقت ماندنی داستانش تحقق پذیرد. صحنه، سه وظیفه اساسی را می‌تواند در داستان به عهده بگیرد: فراهم آوردن محلی برای زندگی شخصیت‌ها و وقایع داستان، ایجاد فضا و رنگ یا حال و هوای داستان مانند حالت شادمانی یا غم انگیزی، شومی، ترسناکی، و شاعرانه‌ای که خواننده به محض ورود به دنیای داستان حس می‌کند و به وجود آوردن محیطی که اگر بر رفتار شخصیت‌ها و وقوع حوادث تأثیر عمیق و تعیین کننده به جا نگذارد، دست کم بر نتیجه‌ی آن‌ها موثر واقع می‌شود (همان منبع: ۴۴۹) فردوسی در ماجرای شیون کردن باربد بر خسرو پرویز بوضوح مکان زندگی خسرو پرویز و وقوع داستان را بیان می‌کند. توصیفی که استاد توس از این مکان‌ها به دست می‌دهد کاملاً با حقایق تاریخی مطابقت دارد.

چو آگاه شد باربد زان که شاه
پیراخذت ناکام و بی رای گاه
ز جهرم بیامد سوی تیسفون
پراز آب مژگان و دل پر زخون
(شاهنامه: ۱۶۲۶)

سخنانی که باربد مویه کنان بر زبان می‌راند علاوه بر آن که حس غم انگیزی و تأسف را به خواننده القا می‌کند از وفاداری خود، عظمت و شکوه پادشاه و شومی و ناپسندی شیرویه حکایت دارد و به پیش برد اهداف سراینده‌ی داستان که همانا بازنویسی تاریخ شاهان گذشته‌ی ایران و بیان فرّ و جلال آن‌هاست، کمک می‌کند.

همی گفت الا ای ردا، خسروا
کجاست آن بزرگی و آن دستگاه
کجاست آن شبستان و رامشگران
کجاست آن سر خود و زرّین زره
ز فرزند شاهان به نیرو شوند
شهنشاه را فرّ و نیرو بکاست
به یزدان و نام تو ای شهریار
که گردست من زین سپس نیزرود
بزرگا، سترگا، دلاور، گوا
کجاست آن همه فرّ و بخت و کلاه
کجاست آن دژ و بارگاه سران
ز گوهر فکنده گره بر گره
ز رنج زمانه بی آهو شوند
چو بالای فرزند او گشت راست
به نوروز و مهر و به خرّم بهار
بسازد مبادا به من بر درود
(شاهنامه: ۱۶۲۶)

استاد توس در باب ساختن ایوان مداین، مدت زمان بر پایی این کاخ با شکوه بی‌مانند را هفت سال، و نوروز را زمان رخت کشیدن شاه بدان جا می‌داند.

چو شد هفت سال آمد ایوان به جای پسندیده‌ی مردم پاک رای
همی کرد هر کس به ایوان نگاه به نوروز رفتی بدان جایگاه
(شاهنامه: ۱۶۰۲)

۲-۸- گفت و گو:

گفت و گو عنصر مهمی از داستان کوتاه یا رمان را تشکیل می‌دهد، زیرا جزء مهمی از زندگی است. کار عمده‌ی نویسنده، این است که پندار واقعیت را در خواننده ایجاد کند، یعنی موجباتی فراهم آورد که داستان چنان بنماید که با دوره‌ی کوتاهی از زندگی مردم واقعی سر و کار دارد، و اگر بخواهد این پندار را ایجاد کند و پس از اینکه ایجاد کرد حفظ کند، ناگزیر باید به اشخاص داستان خود زندگی بدهد. گفت و گو نیز جزئی از زندگی است. (ابراهیم یونسی، ۱۳۸۸: ۳۴۷)

فردوسی هر جا سخن از زبان خسرو می‌گوید، شاهانه و در مواردی عاشقانه است و هر جا از زبان شیرین است در عین حال که تمام نکات معشوقی را به کار می‌برد، لطایف و شیوه و منش زنان هم یکسره در کار است. همه جا سخن جنگ جویان جنگجویانه و شاهان شاهانه و زنان زنانه است. هر شخصیتی لحنی متناسب با شخصیتش دارد. گفت و گوی خسرو با موبد و بزرگان، پس از مخالفت و اعتراض آن‌ها در باب ازدواج با شیرین و ماجرای تشت خون که به دستور خسرو به محضر بزرگان آورده شده، مؤید این مطلب است:

به موبد چنین گفت خسرو که تشت همانا بُد این یا دگرگونه گشت؟
همی گفت موبد کانوشه بدی پدیدار شد نیکویی زین بدی
به فرمان ز دوزخ تو کردی بهشت همان خوب پیدا ز کردار زشت
چنین گفت خسرو که شیرین به شهر چنان بُد که آن بی منش تشت زهر
کنون تشت می شد به مشکوی من برین گونه بویا شد از بوی من....
همه مهتران خواندند آفرین که بی تاج و تخت مبادا زمین
بهی زان فزاید که تو به کنی مه آن شد به گیتی که تو مه کنی
که هم شاه و هم موبد و هم ردی مگر بر زمین سایه‌ی ایزدی
(شاهنامه: ۱۵۹۴)

پنجاه و سه روز پس از مرگ خسرو، شیرویه از شیرین خواستگاری می‌کند. شیرین بشدت بر می‌آشوبد. شیرویه را پدرکش و بدکنش می‌خواند و می‌گوید حتی حاضر نیست او را از دور هم ببیند. ولی چون با اصرار و تهدید شیرویه مواجه می‌شود و چاره‌ای جز دیدار او ندارد، پیغام می‌فرستد در صورتی به دیدارش می‌آید که بزرگان و دانایان نیز حاضر باشند. در جمع بزرگان شیرین داد سخن می‌دهد. گفت و گوی مختصر و رسای شیرین و شیرویه در پایان این ماجرا که از دلبستگی عمیق شیرویه به شیرین حکایت دارد، از شاهکارهای استاد توس است.

چو شیروی رخسار شیرین بدید	روان نهانش ز تن بر پرید
ورا گفت جز تو نباید کسم	چو تو جفت یابم ز ایران بسم
زن خو برخ پاسخش داد باز	که از شاه ایران نیم بی نیاز
سه حاجت بخواهم چو فرمان دهی	که بر تو بما ناد شاهنشهی
بدو گفت شیروی جانم تو راست	دگر آرزو هر چه خواهی رواست

(شاهنامه: ۱۶۳۱)

۲-۹- گره افکنی: (Complication):

وضعیت و موقعیتی دشوار است که بعضی اوقات به طور ناگهانی ظاهر می‌شود و برنامه‌ها، راه و روش‌ها و نگرش‌هایی را که وجود دارد، تغییر می‌دهد. در داستان، گره افکنی شامل خصوصیات شخصیت‌ها و جزییات وضعیت و موقعیت‌هایی است که خط اصلی پیرنگ را دگرگون می‌کند و شخصیت اصلی را در برابر نیروهای دیگر قرار می‌دهد و عامل کشمکش را به وجود می‌آورد. (جمال میرصادقی، ۱۳۷۶: ۷۲) در روایت فردوسی حوادث و اتفاقاتی در سیر داستان به وقوع می‌پیوندند که با گره افکنی در داستان‌های امروزی مطابقت دارد. از آن جمله است:

۱- اعتراض بزرگان و سپاهیان از آمدن شیرین به شبستان خسرو. این اعتراض بدان سبب است که شیرین را از نژاد بزرگان و شایسته‌ی همسری خسرو نمی‌دانند و از او به دیو سترگ یاد می‌کنند. سه روز به دیدار خسرو نمی‌روند، تا این که خسرو کسی را نزد آن‌ها می‌فرستد و دعوتشان می‌کند. آن‌ها نیز اعتراض شدید خود را از زبان موبد بیان می‌کنند. البته خسرو هنرمندانه قانعشان می‌سازد و از آن‌ها دل‌جویی می‌کند.

۲- برگشتن سپاهیان از خسرو به سبب بیدادگری‌هایش. که سبب می‌شود اندک اندک به توطئه و دسیسه چینی بپردازند و مقدمات برکناری و آنگاه قتل او را فراهم سازند. و فرزند او شیرویه را به جای او به قدرت برسانند.

۲-۱۰- کشمکش:

مقابله دو نیرو یا دو شخصیت است که بنیاد حوادث را می‌ریزند. غالباً وقتی «شخصیت اصلی» داستان مورد قبول خواننده قرار می‌گیرد، خواننده نسبت به او احساس هم‌دردی و هم‌فکری می‌کند و این «شخصیت اصلی» یا «شخصیت مرکزی»، با نیروهایی که علیه او برخاسته‌اند و با او سر مخالفت دارند، به نزاع و مجادله می‌پردازد. این نیروها ممکن است اشخاص دیگر یا اجسام و موانع یا قراردادهای اجتماعی یا خوی و خصلت خاص خود شخصیت اصلی داستان باشد که با او سر ناسازگاری دارند. بنابراین شخصیت یا شخصیت‌های اصلی، ممکن است با شخصیت یا شخصیت‌های دیگر درگیر شوند، یعنی انسان علیه انسان‌هایی دیگر برخیزد یا شخصیت ممکن است در «کشمکش» با نیروهای خارجی یا موانع طبیعی یا قوانین اجتماعی یا سرنوشت و تقدیر باشد. یعنی انسان علیه محیط و سرنوشت خویش عصیان کند، یا شخصیت ممکن است با خودش کشمکش داشته باشد، یعنی انسان علیه خودش طغیان کند یا می‌تواند ترکیبی از همه‌ی این‌ها، در برابر شخصیت بایستد و با او به مقابله بپردازد. (همان منبع: ۷۲) در روایت فردوسی مهم‌ترین مسأله‌ای که مقدمه‌ای برای کشمکش‌های دیگر داستان است، کشمکش خسرو پرویز با خود است. خسرو پرویز که دادگری را پیشه ساخته بود، بیدادگر می‌شود. ظلم و ستم به زیر دستان او را شادمان می‌سازد. خصوصیات اخلاقی و درونی او دگرگون می‌شود. همین امر سبب می‌شود که شخصیت‌های دیگر علیه او برمی‌خیزند. در آغاز به شکل پنهانی و سپس آشکارا با او به نزاع و مجادله می‌پردازند. زیردستان نیز از مردم باج می‌گیرند و به گنجاندوسی می‌پردازند. زاد فرخ و گراز به دسپسه چینی علیه خسرو می‌پردازند. تخوا را با خود هم‌داستان و شیرویه را از بند رها می‌سازند. شیرویه از ترس از دست دان پادشاهی و به تحریک آن‌ها نقشه قتل پدر را طراحی می‌کند. بدخواهان مهر هرمزد را برای کشتن خسرو معرفی می‌کنند. مهر هرمزد نیز با راهنمایی و تطمیع زاد فرخ جگرگاه خسرو را می‌درد و به زندگی او پایان می‌دهد.

۲-۱۱- حالت تعلیق یا هول و ولا:

با گسترش پیرنگ کنج‌کاوی خواننده بیش‌تر می‌شود و شور و اشتیاقش برای دنبال کردن ماجرای داستان، زیادتر. شخصیت اصلی یا یکی از شخصیت‌های داستان اغلب هم‌دردی و جانب‌داری او را به خود جلب می‌کند و خواننده نسبت به سرنوشت او علاقه‌مند می‌شود. همین علاقه‌مندی نسبت به عاقبت کار آن شخصیت، او را در حالت انتظار و دل‌نگرانی نگاه می‌دارد و چنین کیفیتی را در اصطلاح «حالت تعلیق» یا «هول و ولا» (Suspense)

می‌گویند. به عبارت دیگر «حالت تعلیق» یا «هول و ولا» کیفیتی است که نویسنده برای وقایعی که در شرف تکوین است، در داستان خود می‌آفریند و خواننده را مشتاق و کنج‌کاو به ادامه دادن داستان می‌کند و هیجان و التهاب او را بر می‌انگیزد. (همان منبع: ۷۵)

در روایت فردوسی در چند مورد حالت تعلیق یا هول و ولا به چشم می‌خورد که از آن جمله است:

۱- ماجرای چگونگی ورود باربد به بارگاه خسرو: بیست و هشت سال از پادشاهی خسرو می‌گذشت که باربد از درگاه وی آگاه می‌شود. همه به او می‌گویند: شاه ایران رامش گرانی دارد که نمی‌تواند با تو برابری کند. حرص باربد را بر آن می‌دارد که به بارگاه خسرو بیاید. سرکش که بزرگ رامش‌گران دربار خسرو پرویز بود، همین که از آمدن باربد آگاهی می‌یابد، نزد سالار بار می‌آید و مقداری دینار و درم به او می‌دهد و می‌گوید: نباید بگذاری که باربد نزد خسرو راه یابد.

۲- خسرو باغی داشت که هر نوروز دو هفته در آن جشن‌گاه می‌ساخت. باربد با زیرکی با مردوی باغبان طرح دوستی ریخت و از او خواست که هر وقت خسرو به این باغ آمد، او را راه دهد تا جشن‌گاه شاه را ببیند. مردوی می‌پذیرد و قبل از ورود شاه باربد را به باغ راه می‌دهد. باربد همه جامه‌ها، صورت و بربط خود را به رنگ سبز در می‌آورد. از درخت سرو پر شاخ و برگی بالا می‌رود و خود را پنهان می‌سازد. پس از ورود شاه، باربد به زیبایی از بالای درخت سرو رود می‌نوازد و به پهلوی شاه را درود می‌گوید. شاه از شنیدن این سرود خیره می‌شود و دیگران نیز شگفت‌زده می‌گردند. سرکش که می‌دانست جز باربد کسی نمی‌تواند چنین بنوازد، هوش از دست می‌دهد. شاه دستور می‌دهد سراسر باغ را بجویند تا نوازنده را بیابند. پس از جست‌وجوی فراوان چیزی نمی‌یابند. باربد چندین بار به نواختن می‌پردازد و شاه از حاضرین می‌خواهد که او را بیابند. سرکش نیز سعی دارد شاه را متقاعد سازد تا دست از جست‌وجوی بردارد. سرانجام باربد از روی درخت سرو فرود می‌آید. در مقابل شاه روی بر خاک می‌نهد و ماجرای سرکش را به طور کامل به شاه می‌گوید. شاه نیز سرکش را تنبیه و باربد را شاه رامش‌گران خود می‌سازد.

۳- زمانی که گراز سپاهیان خود را نزد خسرو می‌فرستد. از آن‌ها می‌خواهد که در این سوی آب بمانند و برای رفتن و تسلیم شدن شتاب نکنند. خسرو که خود آرزومند دیدار آن لشکر نبود، زاد فرّخ را نزد آن‌ها می‌فرستد. زاد فرّخ به آن‌ها می‌گوید: شما که پیش از این نیک‌خواه خسرو بودید پس چرا راه دادید که قیصر سپاهی از روم به این سرزمین بیاورد؟ سپاهیان از شنیدن پیام خسرو رخسارشان از ترس سیاه می‌گردد. همگی آماده تسلیم می‌شوند و می‌خواهند از خیانت گراز در حق خسرو پرده بردارند. اما زاد فرّخ که در دل با گراز بود، آن راز را پنهان می‌دارد و به خسرو خیانت می‌کند. او به دروغ به خسرو می‌گوید: سپاهیان با هم یار گشته‌اند و اگر خسرو بخواهد که پیامی بفرستد، بیم جان می‌رود. خیانت نزدیکان خسرو

از جمله زادفرخ خواننده را در حالت تعلیق و هول و ولا و نگرانی و اضطراب نگاه می‌دارد. زاد فرّخ در ادامه خیانت‌های خود به خسرو، به پاسبانان خود می‌گوید: امشب همه نگاهبانان باید در هر پاس خود از قباد یاد کنند. خسرو در شب تیره خواب است. شیرین آواز پاسبانان را می‌شنود. غم‌گین و سراسیمه شاه را بیدار می‌کند تا آواز نگاهبانان را بشنود. شاه به شیرین می‌گوید: این سخنان چیست که در خواب می‌گویی؟ شیرین می‌گوید: خواب کدام است؟ گوش بگشای و آواز پاسبانان را بشنو. خسرو از شنیدن نام قباد رخسارش به زردی می‌گراید و می‌گوید: چون این بدکنش از مادر زاده شد، نهانی او را قباد نامیدم؛ اما او را شیروی خواندم و نام قباد را نهفتم. اینک در این شب تیره باید به سوی چین و ماچین و مکران زمین برویم و راه را با افسون بر ایشان بگیریم و سپاهی از فغفور چینی به کمک بطلبیم. اما افسون و حیلۀ کارگر نمی‌افتد. شیرین به او می‌گوید: دیگر روزگار ما به سر آمده است. اکنون با دانش چاره‌کار خود بساز تا تو را به دشمن نیاز نیفتد. صبح زود خسرو دو شمشیر هندی، کلاه خود رومی، ترکش، تیر، سپر زرّین و یک بنده پهلوان با خود برمی‌دارد و می‌گریزد. صبح زود دشمنان به کاخ او وارد می‌شوند همه جای کاخ را می‌گردند، اما شاه را نمی‌یابند. به تاراج دادند گنج و را نکرد ایچ کس یاد رنج و را (شاهنامه: ۱۶۱۱)

این ماجرا از آغاز تا گرفتار شدن خسرو به دست شیرویه، خواننده را در حالت انتظار و دل‌نگرانی، نگه می‌دارد.

۲-۱۲- بحران: (Crisis):

بحران لحظه‌ای است که نیروهای متقابل برای آخرین بار با هم تلاقی می‌کنند و عمل داستانی را به نقطه‌ای اوج یا بزنگاه می‌کشانند و موجب دگرگونی زندگی شخصیت یا شخصیت‌های داستان می‌شوند و تغییری قطعی در خط اصلی داستان به وجود می‌آورند. (جمال میرصادقی: ۱۳۷۶، ۷۶)

در روایت فردوسی، اگر چه بدون تردید شخصیت اصلی داستان خسرو پرویز است، اما لحظه بحران زمانی است که شیرویه اندک زمانی پس از کشته شدن خسرو، از همسر وفادار او "شیرین" خواستگاری می‌کند. شیرین می‌گوید: اگر آرزوهای مرا برآورده سازی می‌پذیرم. یکی این که هر ثروتی در این کشور از آن من بود، همه را به من بسپاری. دیگر این که در دخمه‌ی خسرو را بگشایی، زیرا نیازمند دیدار او گشته‌ام. شیرویه می‌پذیرد. شیرین نیز با ثروت خود همه‌ی بنده‌هایش را آزاد می‌کند و به آن‌ها چیزی از آن ثروت می‌دهد. مقداری را به تهی‌دستان می‌بخشد. مبلغی هم به آتش‌کده، جای‌گاه نوروز، جشن

سده و... می‌سپارد تا روان خسرو از آن شاد گردد. آن‌گاه وارد دخمه‌ی خسرو می‌شود و بسیار مویه می‌کند. سپس چهره‌ی خود را بر چهره‌ی خسرو می‌نهد و همه‌ی سخنان گذشته را به یاد او می‌آورد. پس از آن زهر هلاهل می‌خورد و از روان خود گرد برمی‌آورد.

۲-۱۳- نقطه اوج یا بزنگاه: (Climax):

نقطه‌ای است در داستان کوتاه، رمان، نمایش نامه و داستان منظوم که در آن بحران به نهایت خود برسد و به گره‌گشایی داستان بینجامد. نقطه اوج داستان، نتیجه منطقی حوادث پیشین است که هم‌چون آبی در زیرزمین جریان داشته و از نظر پنهان مانده است و جاری شدن آب بر زمین پایان ناگزیر آن است؛ منطق مسیر حوادث داستان نیز ممکن است از نظر خواننده پنهان بماند، اما وقتی به نتیجه نهایی آن می‌رسد، خواننده آن را می‌پذیرد. ممکن است اثری بزنگاه‌های متعددی داشته باشد و بزنگاهی از بقیه قوی‌تر باشد. معمولاً این بزنگاه اصلی بر بزنگاه‌های دیگر مقدم است. (همان منبع: ۷۶)

در روایت فردوسی، کشته شدن خسرو به دست مهرهرمزد با طراحی شیرویه و خیانت زاد فرخ نقطه اوج یا بزنگاه داستان است. زیرا علت اصلی این اتفاق، که پادشاهی با عظمت و بی‌نظیر چون خسرو پرویز بدین گونه به دست پسر و نزدیکانش به ذلت و خواری نشانده شود، بیدادگری است. تا زمانی که دادگری پیشه خسرو بود، در اوج قدرت بر اریکه پادشاهی تکیه زده و همه چیز بر وفق مراد بود، اما همین که از مسیر داد منحرف می‌شود، بدون این که متوجه باشد همه چیز دگرگون می‌شود. زاد فرخ که امین او بود، بیش‌ترین خیانت‌ها را به او روا می‌دارد. فرزندش نقشه کشتن او را طراحی می‌کند. فرزندان دیگرش نیز به دست یارانش کشته می‌شوند. تا همگان پی‌ببرند که: *الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ*. (حکومت با کفر پایدار می‌ماند ولی با ظلم نه).

۲-۱۴- گره‌گشایی: (Denouement = Resolution):

پی‌آمد وضعیت و موقعیت پیچیده یا نتیجه‌ی نهایی رشته حوادث است و نتیجه گشودن رازها و معماها و برطرف شدن سوء تفاهمات. در گره‌گشایی، سرنوشت شخصیت یا شخصیت‌های داستان تعیین می‌شود و آن‌ها به موقعیت خود آگاهی پیدا می‌کنند، خواه این موقعیت‌ها به سود آن‌ها باشد یا به ضررشان. (جمال میرصادقی، ۱۳۷۶: ۷۷)

در روایت فردوسی بیدادگری‌های خسرو سبب می‌شود که پادشاه قدرت‌مندی چون او به دست نزدیکانش کشته شود. شیرین که سال‌ها پیش به وسیله زهر مریم را کشته بود، سرنوشتی مشابه می‌یابد و بعد از مرگ خسرو، زهر هلاهل می‌خورد

و می‌میرد. شیرویه که نقشه کشتن پدر را طراحی کرده بود، تنها هفت ماه پادشاهی می‌کند. نزدیکانش به او زهر می‌دهند و به زندگی شومش پایان می‌بخشند. فردوسی به زیبایی گره‌گشایی کرده است. زیرا چنان که دیدیم، شخصیت‌های اصلی داستان در برابر هر کنشی که داشته‌اند، واکنشی مشابه یافته‌اند.

۳- نتیجه‌گیری

علی‌رغم اینکه در روزگار فردوسی اصطلاحاتی نظیر پیرنگ، شخصیت‌پردازی، گره‌افکنی، کشمکش، بحران و ... رایج نبود، اما در داستان مورد بحث رد پای همه‌ی این اصطلاحات بوضوح دیده می‌شود. داستان پیرنگ دارد و استاد توس هنرمندانه صحنه‌آرایی و شخصیت‌پردازی کرده است. در سیر داستان شخصیت‌های اصلی، مقابل، هم‌راز و ... قابل تفکیک و شناسایی هستند. با گفتار و کردارشان رشته حوادث را بوجود آورده، موافقت یا مخالفت خواننده را برمی‌انگیزند. به عنوان مثال رفتار و گفتار خسرو پرویز به گونه‌ای پرداخت شده، که خواننده خود را به او نزدیک می‌داند. قدرت، شوکت و عظمتش را درک می‌کند و در روزگار بخت برگشتگی و درماندگی ناشی از بیدادگری، بر او دل می‌سوزاند. وفاداری باربد رامش‌گر که هر خواننده‌ای را به تحسین و امید دارد، داستانی مستقل به نظر می‌رسد، اما چنان با کلیت داستان درهم تنیده شده که بیان‌گر شکوه و بزرگی خسرو پرویز و رونق و جلال پادشاهی اوست؛ یعنی با درون مایه‌ی داستان هم‌خوانی کامل دارد. فردوسی با گره افکنی و بحران علاقه و میل خواننده را زنده نگه می‌دارد. او را درباره‌ی وقایعی که روی می‌دهد به اندیشیدن وادار می‌دارد و به دنبال حوادث و سرنوشت شخصیت‌ها می‌کشد. پس از آنکه او را به اوج بحران می‌رساند، استادانه گره‌گشایی می‌کند و داستان را به پایان می‌برد. تصویری که فردوسی در پایان داستان از دفاعیه‌ی شیرین در جمع بزرگان، بذل و بخشش اموال، خودکشی او و آرمیدن جاودانی‌اش در جوار شاه ایران به‌دست می‌دهد، صحنه‌ای زیبا و کم‌نظیر است. کوتاه سخن اینکه گویا استاد توس از سبک و موازین داستان‌نویسی جدید آگاه بوده و داستان خود را بر اساس آن پدید آورده است.

منابع

- ۱- اقبالی، ابراهیم، (۱۳۸۳). «مقایسه‌ی خسرو و شیرین نظامی و فردوسی»، فصل‌نامه‌ی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، دوره‌ی جدید، شماره‌ی سوم.
- ۲- امامی، نصر... (۱۳۷۴). «از چالش سعدی تا ساختار زبانی»، مجموعه مقالات کنگره‌ی جهانی بزرگداشت فردوسی، به کوشش غلام رضا ستوده، ص ۱۶۰ به بعد، تهران:

انتشارات دانشگاه تهران.

۳- بصاری، طلعت. (۱۳۴۲). «چهره شیرین»، مجله‌ی سخن، شماره‌ی ۱۵۵، تیر ماه، صص ۲۲۳۶.

۴- جمال‌زاده، محمد علی. (۱۳۷۸). *قصه نویسی*، به کوشش علی دهباشی، تهران: انتشارات سخن.

۵- دبیرسیاقی، سیدمحمد. (۱۳۷۸). *کشف‌الابیات شاهنامه*، تهران: انتشارات مدبر.

۶- سرامی، قدمعلی. (۱۳۸۳). *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۷- شمیاء، سیروس. (۱۳۷۳). *انواع ادبی*، تهران: انتشارات فردوس.

۸- صفاء، ذبیح‌ا... (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: انتشارات فردوس.

۹- طاهری، پروانه و مونا ناصرالمعمار. (۱۳۸۶). *شاهنامه‌ی فردوسی*، تهران: انتشارات شقایق.

۱۰- فورستر، ادوارد مورگان. (۱۳۵۲). *جنبه‌های رمان*، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات امیر کبیر.

۱۱- میرصادقی، جمال. (۱۳۷۶). *عناصر داستان*، تهران: انتشارات سخن.

۱۲- هانری، ماسه. (۱۳۷۵). *فردوسی و حماسه‌ی ملی*، ترجمه‌ی مهدی روشن

ضمیر، تبریز: انتشارات نگاه.

۱۳- یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۸۸). *از پاژ تا دروازه‌ی رزان*، تهران: انتشارات سخن.

۱۴- یونسی، ابراهیم. (۱۳۸۸). *هنر داستان نویسی*، تهران: انتشارات نگاه.